

از تاریخ دانش و فن

برداشتی از میزگرد فلسفی درباره‌ی دانش، اخلاق و انسان‌گرایی

برگردان: پرویز شهریاری

شکل‌گیری انسان‌گرایی نظری را خدانشناسی می‌دانند و این البته از تأثیر فویرباخ به‌دور نبوده است، ولی وقتی مارکس نوشت که انتقاد از مذهب، لحن آمرانه‌ی آن را به‌طور قطع پایان داد، همه‌ی رابطه‌ها را به‌هم زد، رابطه‌هایی که انسان را اسیر می‌کرد، موجب پدید آمدن انسان‌گرایی تازه‌ای شد که بیان‌فطری خود را در دانش پیدا کرد.

انسان‌گرایی علمی، تغییر واقعی بین جامعه و طبیعت به‌وجود می‌آورد (نه، رابطه‌ی تنگ بود جو یانه با طبیعت، آن‌گونه که در خصالت جامعه‌ی سرمایه‌داری می‌بینیم)، انسان را به‌نیروهای واقعی و طبیعی خود مسلط می‌کند (یعنی بر روابط اجتماعی و رفتارهای خودش)، کمال انسان، انسانی که هدف خود را در قربانی کردن میلیون‌ها انسان، (یک طبقه یا یک ملت کامل) نبیند، بلکه آن را در تک‌تک افراد جامعه بداند.

معرفت به‌اندیشه‌ی خود و شناخت انسان‌گرایی، انسان را به‌طبیعت دور و بر خود مسلط می‌کند و آدمی را از پیشگویی‌های خرافی آزاد

آ.ف. شیشکین (دانشگاه دولتی مسکو، انستیتوی روابط بین‌المللی) در باره‌ی لزوم روشن کردن رابطه‌ی مشخص تاریخی بین دانش و انسان‌گرایی.

تاریخ‌نویسان «انسان‌گرا»، فرهنگ و جهان‌بینی‌های بسیار گوناگونی دارند. آن‌ها به‌دوره‌های کهن مذهبی در فرهنگ یونانی-رومی، در دوران تسلط مسیحیت، در فرهنگ دوران نوزایی (رنسانس) و روشنگری مربوط‌اند و تا چه اندازه درون‌مایه‌ی انسان‌گرایی در این جهان‌بینی‌ها و فرهنگ‌ها متفاوت است. در مسیحیت، انسان‌گرایی با اخلاق یکی شده است، بین انسان‌گرایان ایتالیایی دوران نوزایی، انسان اخلاقی، جای خود را به‌انسانی می‌دهد که برای او هیچ چیز انسانی، بیگانه نیست. در فرانسه‌ی سده‌ی هجدهم اصطلاح humanité (انسانیت، انسان‌گرایی)، در برابر مذهب و به‌طور مستقیم علیه مسیحیت، یعنی به‌طور کلی اخلاق مذهبی به‌کار می‌رفت و انسان‌گرایی فویرباخ هم با توسل به‌مذهب بود، مارکس در کارهای نخستین خود،

می‌سازد. فیلسوفان لدیمی درباره‌ی نقش دانش درباره‌ی خردمندی و میل به معرفت، همچون خصلت نیک انسان، صحبت می‌کردند. ولتی آن‌ها تاکید می‌کردند که دانش به خودی خود برکنار از هر میلی است، از دیدگاه من، حق نداشتند دانش را از دانشمند جدا سازند. میل دانشمند (به شرطی که از نوع «واکنش» در «فاست‌گوتنه» نباشد)، در اثر و نوشته‌ی او هم منعکس می‌شود. این رابطه تنها مربوط به دانش‌های اجتماعی و یا تنها مربوط به سرمایه نیست (که در آن سنگ‌دلی با خشم همراه است)، بلکه به دانش‌های طبیعی هم مربوط می‌شود. در هر شاخه‌ی دانش‌های طبیعی، بحث‌هایی وجود دارد که با نظریه‌ها و روش‌های بررسی مختلفی سروکار دارد که از سمت‌های مختلفی به موضوع نزدیک می‌شوند و اغلب به جهان بینی و اخلاق آسیب می‌رساند (به‌ویژه وقتی که صحبت بر سر انسان است).

روی درخت زنده، درک انسان مطلق‌گرا، به‌جز اختلاف واقعی که از نظر گل با درخت بی‌گل دارد، «بت‌های» ذهنی هم درک انسان را به خود مشغول می‌دارد، به‌ویژه اگر مربوط به طمع کاری، اعتبار و «شانس» او باشد. همه‌ی این‌ها به معنای آن است که در جریان شناخت، نه تنها آزمایش آن چه به دست آمده است، بلکه رفتار خود انسان‌ها و به تعبیر گسترده‌تر، تصورهای انسان‌گرایی هم دخالت می‌کند. البته، این تصورها، نمی‌تواند معیاری برای دانش‌های پایه باشد. ولی به‌طور دایم پدیدار می‌شوند و به‌ویژه در آن‌جا که صحبت از کاربرد موفقیت‌آمیز دانش‌هاست، دخالت می‌کنند

و خود کاربرد را هدف قرار می‌دهند. دانش نه تنها ابزار شناخت است، وسیله‌ای برای جست‌وجوی حقیقت هم هست. در زمان ما، دانش را باید نیروی عظیم اجتماعی به حساب آورد که در رابطه با سایر دانش‌های اجتماعی، مسیر جامعه را روشن می‌کند. این دیدگاه نسبت به دانش، باید در همه‌ی بحث‌های مربوط به انسان‌گرایی و معیاری اخلاقی مورد توجه باشد.

نمی‌توانیم از دانشمندی که در جهان سرمایه‌داری کار می‌کنند، انتظار داشته باشیم که آن‌ها به‌طور کامل دیدگاه‌های مارکسیستی را درباره‌ی توأم کردن راه‌های علمی با انسان‌گرایی درک کنند، به‌شرایط اجتماعی خاصی برای درک حقیقت‌های دانش نیاز است، این مساله‌ی دشواری است.

از ادبیات امروزی آمریکا درباره‌ی دانش و انسان‌دوستی این نتیجه به دست می‌آید که موضع علمی مثبت، بسیاری از دانشمندان را راضی نمی‌کند. دانشمندان از دقت در مساله‌های جهانی دست کشیده‌اند و آن را مسیر نادرستی به سوی حقیقت می‌دانند. آن‌ها تبلیغ می‌کنند که تنها منطق خشک علمی به درد می‌خورد. از این‌جا تلاش دانشمندان متفکر پیشرو غرب، اغلب درباره‌ی فلسفه‌ی «دانش انسان‌گرایی» با تصورهایی ساده‌لوحانه است. یکی از این تلاش‌ها، به دانشمندان امریکایی «ت. گلتس» مربوط می‌شود که معتقد است به فلسفه‌ای نیاز داریم که جهانی باشد و جا و امکان آینده‌ی انسان را در آن معین کند، فلسفه‌ای که روش‌های عرفانی را کنار بگذارد و از

دیگر روش‌های غیر علمی استفاده کند و خود را محدود به مسأله‌هایی نکند که بررسی آن‌ها با منطق یا تجزیه و تحلیل زبانی به دست می‌آید.

بین دانشمندان این فکر بروز کرده است که خطری در راه تکامل انسان به وجود آمده است. توجه بسیاری به مسأله‌های ناامنی جدی که مردم را تهدید می‌کند، جلب شده است: جمعیت، بحران زیست‌محیطی و دیگر دشواری‌ها. همکاری‌های بین‌المللی بین دانشمندان کشورهای مختلف برای حل این دشواری‌ها توسعه یافته است و کوشش می‌شود راه‌حلی علمی برای آن پیدا کنند. این مسأله می‌تواند و باید با انسان‌گرایی توأم شود. ولتی دی. لامونته دانشمند آمریکایی، انسان‌گرایی را به‌عنوان «نقطه‌ی تجمع فیلسوفان یا مسیر زندگی»

نام می‌برد که می‌تواند بشر را به سوی خوشبختی، آزادی و پیشرفت بکشاند، بی‌توانیم نقطه‌ی اشتراک و تفاهمی در زمینه‌ی انسان‌گرایی پیدا کنیم، می‌توانیم بهانه‌ای برای همکاری به نام انسان‌گرایی پیدا کنیم که همی اندیشه‌های مذهبی را هم دربرگیرد.

برخی از دانشمندان پیشرو، که با اعتقادهای مارکسیستی هم آشنا هستند، می‌خواهند مفهومی از انسان‌گرایی بسازند که برای همه‌ی زمان‌ها مفید باشد. من فکر نمی‌کنم که این بررسی بتواند مفید قرار گیرد. انسان‌گرایی بستگی زیادی با جامعه و فرهنگ آن دارد و بنابراین نمی‌توان یک بار برای همیشه آن را تعریف کرد و برای مرحله‌های مختلف، تعبیری متفاوت دارد.

تقدیر

- سر میز بزرگ شام یکی از مهمان‌ها رو کرد به «شاو» و گفت:
- شما همان طنزپرداز بزرگ هستید؟ راستی حقیقت دارد که پدر شما خیاط بود؟
- بله.
- پس شما چرا خیاط نشدید؟
- توضیح دادنش مشکله. تقدیر بود. شاید هم خودم را لوس کردم. نمی‌دانم.
- ولی خوب ببینید مثلاً - اگر اشتباه نکنم - پدر شما یک جنتمن بود، مگه نه؟
- معلومه که بود.
- خوب، پس شما چرا جنتمن از آب درنیامدید؟